

کفائت در ازدواج^۱

دکتر عبدالرسول دیانی وکیل پایه یک دادگستری و استادیار
دانشگاه

E-Mail : adn64@yahoo.com

عقد نکاح مانند سایر عقود دارای شرایط و موانعی است که با وجود آن شرایط و فقدان موانع مخصوصه و همچنین وجود مقتضیات دیگر، محقق می‌گردد.

یکی از شرایطی که در شرطیت آن برای ازدواج بین علمای اسلام اختلاف نظر وجود دارد، شرط کفائت می‌باشد. ما در این مقاله مختصر، ابتدا معنای کفائت را بیان نموده سپس نظرات فقهای اهل تسنن و شیعه را بطور اجمال در خصوص شرط بودن آن و وجوه مختلف کفائت ذکر نموده آنگاه دلایل اجتماعی لزوم توجه به این شرط را بیان نموده در نهایت نظر قانون مدنی را در باره آن مطرح می‌نماییم.

معنای کفائت

“کفائت” (به فتح و کسر کاف و به مد الف) یا کفایت، واژه‌ای تازی بوده و مصدر فعل کفأ (مهموز اللام) به معنای “همتائی” و “مثل و مانند بودن” می‌باشد. الفاظ “کفو” (به ضم کاف و سکون فاء و واو پایه همزه)، کفأ (به فتح کاف)، کفء، (به فتح و یا به کسر کاف و سکون فاء)، کفییء، همه به معنای مثل و نظیر می‌باشند^۲ مثلاً اگر گفته شود فلانی کفائی ندارد، یعنی نظیری برای او نیست^۳. تکافؤ نیز به معنای برابر بودن می‌باشد مثلاً در روایت نبوی آمده: *المُسلِمون تتكافأ دماؤهم* یعنی خون مسلمانان با هم فرقی ندارند یعنی خون مسلمان اعم از شریف و یا وضع با مسلمان هم عرض خود برابر است و لذا خون بهای هر کدام نیز نباید با هم فرق کند^۴.

اما منظور از کفائت در اصطلاح علمای حقوق و فقه که مورد نظر این مقاله نیز می‌باشد، نوع خاصی از آن یعنی کفائت در نکاح می‌باشد. در اصطلاح این علماء منظور از کفائت، برابری زوج و زوجه در حسب و نسب و دین و مقام و رتبه اجتماعی و غیر آن می‌باشد^۵ مثلاً گفته می‌شود هذا کفء له یعنی او با وی در مال و حسب و نسب مساوی است^۶. کفائت در این معنا به‌عنوان یکی از شرایط صحت ازدواج مورد بحث و بررسی

^۱ چاپ شده در مجله حقوقی دادگستری، پاییز ۱۳۸۱ شماره ۴۰، ص ۸۵ و همچنین مجله دادرسی شماره ۲۸ سال پنجم مهر و آبان ۱۳۸۰ ص ۱۸

^۲ - ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۱۳۹ ذیل واژه کفأ

^۳ - البته کفایت مصدر فعل کفی (معتل اللام یائی) بمعنای شرط کافی بمعنای علت تامه در مقابل شرط لازم بمعنای علت تامه بکار می‌رود. مثلاً گفته می‌شود: فلانی کفایت فلان کار را ندارد، یعنی فرد مزبور نمی‌تواند کار مورد نظر را کاملاً پوشش دهد و از این رو برای مثل چنین کاری مناسب نیست.

^۴ - مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۵۹

^۵ - لسان العرب همان

^۶ - کتاب العین، ج ۵، ص ۴۱۴

فقه‌های اهل سنت قرار گرفته است و در کتاب‌هایی مثل الفقه علی المذاهب الاربعه^۷ فصل مستقلی به اعتبار این شرط اختصاص یافته است.

بنابراین، کفو، به معنای "همتا" و "مثل در ازدواج" در یکی از وجوه نسب، شغل، دین و ایمان، مال و یسار و رتبه اجتماعی بوده و جمع آن اکفاء می‌باشد. در حدیثی از پیامبر اکرم(ص) آمده: انکحوا الاکفاء یعنی آنهایی که از نظرات مختلف همتای همدیگر محسوب می‌شوند را به ازدواج همدیگر در آورید. در روایت دیگر قدسی آمده است المؤمنون بعضهم اکفاء بعض. در سوره توحید نیز کفو به معنای مثل، مانند و همسر آمده است.

صاحب مجمع البحرین کفائت را تساوی در اسلام و ایمان معنی نموده است و ادامه می‌دهد که عده‌ای در کفائت، توانائی فعلی و بالقوه زوج را از نظر اقتصادی در امر پرداخت نفقه معیار قرار داده‌اند ولی در نهایت می‌گویند که در نزد فقهای امامیه کفائت ایمانی و دینی مشهور است.

نظر فقهای اسلام در خصوص شرطیت کفائت در ازدواج

همان طور که صاحب مجمع البحرین می‌گوید شیعه در بین مذاهب اسلامی کفائت را منحصر در ایمان و اخلاق دانسته است. ما چنانچه در دنباله این مقاله خواهد آمد، معتقدیم که شیعه کفائت اقتصادی، حسبی، نسبی، شغلی و جنسی و... را "بطور مستقیم" در ردیف شرایط صحت نکاح بشمار نیاورده است ولی این شرط را از سایر آثار و احکام مربوط به ازدواج می‌توان استنباط نمود.

آنها که کفائت را شرط صحت نکاح تلقی نموده‌اند، آنرا به معنای "برابر بودن" زن و مرد در مواردی دانسته‌اند که وجوه مختلف آن اجمالاً ذکر شد. البته، عده‌ای از فقهای اهل سنت فقط کفائت را از یک طرف شرط دانسته‌اند. به نظر ایشان، رتبه مرد باید بالاتر از زن باشد و عرفاً نیز مرد در اثر ازدواج با کسی که شأن او پائین تر از اوست مورد طعن قرار نمی‌گیرد ولی زن اینطور نیست و لذا شأن زن این است که مرد متناسب با شأن وی یا بالاتر از شأن او به ازدواجش درآید ولی بر مرد لازم نیست حتماً زن هم شأن خود بگیرد و می‌تواند با کمتر از شأن خود ازدواج کند.^۸

در بین اهل سنت بطور صریح شافعی‌ها و حنبلی‌ها و حنفی‌ها کفائت را در ازدواج معتبر دانسته و به عنوان یکی از شرایط این عقد بر شمرده‌اند. البته، ایشان در وجوه کفائت اختلاف نموده‌اند. حنفی‌ها وجوه برابری مرد و زن را برای تحقق کفائت در شش امر دانسته‌اند که عبارتند از: نسب، اسلام، شغل، آزادی، ایمان و مال^۹ مثلاً برای کفائت شغلی می‌گویند شغل اهل زوج باید با شغل اهل زوجه عرفاً و عادتاً برابری نماید. مثلاً اگر حرفه خیاطی در نظر عرف بالاتر از حرفه نخ‌ریسی باشد، پسر فرد نخ‌ریس کفو دختر خیاط نمی‌باشد! زیرا حرفه این دو با هم برابری نمی‌نماید. مالکی‌ها کفائت در ازدواج را در دو امر دانسته‌اند اول سلامت از عیوب و دوم داشتن ایمان که از این نظر مالکی‌ها با شیعه هم عقیده‌اند. شافعی‌ها کفائت را شرط دانسته و نبودن آنرا عار بر زوجین تلقی نموده و وجوه آنرا نیز بر چهار امر: نسب، دین، آزادی و شغل دانسته‌اند.

^۷ عبدالرحمن جزیری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۴، ص ۵۴، چاپ انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت

^۸ - همان ج ۴ ص ۶۰

^۹ - همان، ج ۴ ص ۵۵

بنابراین، شافعی‌ها مهم‌ترین وجوه کفائت یعنی کفائت در مال و یسار که ما از آن به کفائت اقتصادی تعبیر می‌نماییم را در بین وجوه کفائت به حساب نیاورده‌اند. یعنی تلقی ایشان از کفائت همان برابری در دین، اسلام، آزادی، حرفه و نسب است. حنبلی‌ها کفائت را در دین، شغل، مال و یسار، آزادی و نسب دانسته‌اند. بنابراین، در خصوص کفائت اقتصادی فقط حنفی‌ها و حنبلی‌ها قائل به چنین شرطی شده‌اند ولی شافعی‌ها کفائت اقتصادی یعنی کفائت در مال و یسار را شرط صحت عقد ازدواج نمی‌دانند و مالکی‌ها نیز همان طور که گفته شد، هم عقیده با شیعه اصلاً کفائت را جز در ایمان معتبر نمی‌دانند.^{۱۰} شایان یادآوری است بعضاً شیعه شرط کفائت را در بین شرایط صحت نکاح آورده ولی تعبیرش از کفائت، همان کفائت در دین و آزادی می‌باشد. شیخ مفید در این رابطه در مقنعه می‌فرماید :

و المسلمون الاحرار يتكافئون بالاسلام والحريه في النكاح و ان تفاضلوا في الشرف و الانساب كما يتكافئون في الدماء و القصاص فالمسلم اذا كان واجداً طوياً للانفاق بحسب الحاجه على الازواج مستطيعاً للنكاح مأموناً على النفس و الاموال و لم يكن به آفه في عقله و لاسفه في الرأي، فهو كفو في النكاح.^{۱۱}

یعنی "مسلمانان غیر بنده، در اسلام و آزادی، کفو همدیگر در نکاح محسوب می‌شوند حتی اگر چه از نظر شرف و نسب با هم متفاوت باشند. بنابراین، همان طور که مسلمانان در خون و قصاص مساوی هم دیگر هستند، به همین ترتیب، اگر شخص مسلمان واجد توانائی انفاق به آن گونه که بر شوهران لازم می‌شود، را داشته باشد و همچنین برای ازدواج قادر بوده و قابل اطمینان از جهت سپردن افراد و اموال نیز باشد و نقص عقلی نیز نداشته، سفیه هم نباشد، چنین فردی واجد صفت "کفو" برای ازدواج می‌باشد. شیعه که کفائت را فقط در دین معتبر دانسته، به حدیث معروف قدسی استناد می‌کند که می‌گوید: اذا جائكم من ترضون خلقه و دينه فزوجوه الا تفعلوه تكن فتنة في الارض و فساد كبير یعنی اگر کسی را که به دینداری و اخلاق وی راضی هستید، دختر خود را به ازدواج وی در آورید که اگر اینکار را نکنید، فتنه و فساد بزرگ در زمین پیا خواهد شد.^{۱۲} همین روایت مستند مالکی‌های از اهل سنت می‌باشد که قائل به عدم رعایت شرط کفائت در نکاح (در معنایی غیر از کفائت دینی) می‌باشند.

شیعه معتقد است شرط کفائت با نص قرآن کریم که می‌فرماید: ان اکرمکم عندالله اتقیکم و همچنین با اصول برابری مسلمین در تعارض است. در روایتی آمده: هیچ عربی را بر عجم برتری داده نشده مگر به واسطه تقوی. همچنین شرط کفائت با سنت پیامبر اکرم (ص) که فاطمه دختر قیس را به ازدواج زید بن اسامه در آورد و بنی بیاضه را امر کرد که به ازدواج ابا هند حجام^{۱۳} در آید، در تعارض می‌باشد. این سنت آشکار پیامبر (ص) گواه دیگری است بر اینکه کفائت شرط صحت نکاح نمی‌باشد.

^{۱۰} - مرحوم محمد جواد مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسه ص ۳۲۶

^{۱۱} - شیخ مفید، مقنعه، ص ۵۱۲ باب ۱۳، باب الکفائه فی النکاح

^{۱۲} - شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۷ باب ۲۸ از ابواب نکاح ص ۵۱ حدیث ۱ و ۲ و ۳ و ۶

^{۱۳} - البته حجامت در گذشته از مشاغل پست بحساب می‌آمده است.

ما در دنباله احادیثی را مورد بررسی قرار می‌دهیم که به‌نوعی شرط کفایت را در سایر جنبه‌ها مد نظر قرار داده اند که حتی برای شیعه می‌تواند مورد استناد قرار گیرد.

در حدیثی که تقریباً در همه کتب روایی شیعه موجود است، خود پیامبر (ص) می‌فرمایند که علی (ع) برای فاطمه (س) آفریده شد و اگر خداوند فاطمه (س) را برای علی (ع) نمی‌آفرید، در روی زمین همتایی برای علی (ع) و همسری در شأن وی از بنی آدم و غیر بنی آدم پیدا نمی‌شد.^{۱۴}

شکی نیست که مؤمنین در زمان پیامبر کم نبودند و اگر منظور از کفایت فقط کفایت در ایمان بود، نباید از بین مؤمنین فقط یک همسر در شأن حضرت علی (ع) باشد. بعلاوه، در روایات متعدد دیگری توصیه شده که از چه خانواده‌ای وصلت کنید، گواه بارز و آشکاری است بر اینکه ائمه بطور مطلق فارغ از این شرط در ازدواج نبوده‌اند ولی نمی‌خواسته‌اند به طور مصرح زمینه‌ای برای توجیه نابرابری‌های اجتماعی که ریشه کن نمودن آنها اساس اسلام را تشکیل می‌دهد، را فراهم نموده باشند. مثلاً در روایتی آمده است:

الشجاعة فی اهل خراسان و الباه فی اهل بربر و السخاء و الحسد فی العرب فتخیروا لنطفکم

یعنی اگر به دنبال داشتن فرزندی شجاع هستید، زنی از اهل خراسان و اگر زنی برای مسائل جنسی می‌خواهید از اهل بربر و برای بخشش و حسد از اهل عرب همسر برای نطفه‌های خود انتخاب کنید.^{۱۵} روایات متعدد دیگر در باب اختیار نوع همسر از جهات مختلف مثل اینکه بوی خوب بدهد، زیبا روی، سفید، مو بلند، گشاده رو، بذله گو، باکره و ولود^{۱۶} باشد، و یا کراهت از ازدواج با برخی ملت‌ها که گفته شده وفادار نیستند، کراهت ازدواج با احمق^{۱۷} همه و همه دلالت بر لزوم شناسائی قبل از ازدواج و حداقل بر لزوم کفو بودن از یک طرف دلالت دارد و نشان می‌دهد ائمه نیز فارغ از شرط کفایت در ازدواج نبوده‌اند. بعلاوه، در برخی روایات بطور صریح کفایت اقتصادی مد نظر قرار گرفته شده است مثل این روایت که می‌فرماید: الكفو ان یکون عقیفاً و عنده یسار.^{۱۸} در روایت قدسی دیگر آمده است: النکاح رِقٌّ فاذا انکح احدکم ولیده فقد ارقها فلینظر احدکم لمن یرق کریمته.^{۱۹}

همچنین از اجازه‌ای که به مرد داده شده مبنی بر دیدن محاسن زنی که می‌خواهد با وی ازدواج کند می‌توان فهمید که کفایت در ظاهر نیز مد نظر می‌باشد زیرا معمولاً زن پوشیده است و برای شناخت خصوصیات وی باید حجاب بر طرف شود. کفایت ایمانی با دیدن محاسن زن معلوم نمی‌شود پس مشخص می‌گردد که منظور از تفحص از حال زن برای شناخت کفایت جسمی و ظاهری است نه کفایت ایمانی.

^{۱۴} - وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۴۹- فقیه، ج ۳، ص ۳۹۳ - بحارالانوار ج ۴۳، ص ۱۰ - تهذیب، ج ۷، ص ۴۷۰

^{۱۵} - وسائل الشیعه ج ۷ ص ۲۹

^{۱۶} - وسائل الشیعه ص ۳۳ ج ۷

^{۱۷} - البته در این روایات تأکید شده با زن احمق ازدواج نکنید ولی در مورد ازدواج با مرد احمق حکمی نیامده است! ر.ش.

باب ۳۳ نکاح در این روایت آمده است ایاکم و تزویج الحمقاء فان صحبتها بلاء و ولدها ضیاع.

^{۱۸} - وسائل، نکاح، حدیث ۵ باب ۲۸

^{۱۹} - وسائل، نکاح، حدیث ۸ باب ۲۸

باز در روایت قدسی دیگر آمده است: المؤمنون بعضهم اکفاء بعض^{۲۰} یعنی برخی از مؤمنین همتای بعض دیگر به حساب می‌آیند. بنابراین، اگر هر مؤمنی صرفاً بدلیل داشتن ایمان بتواند کفو مؤمن دیگر محسوب گردد، ذکر کلمه بعض در این روایت قید اضافی خواهد بود یعنی باید روایت بطور مطلق می‌فرمود: مومنین کفو هم‌دیگرند. البته، در برخی روایات دیگر قید "بعض" نیامده است. بر همین اساس، شیخ کلینی در کتاب کافی بابی را تحت عنوان "باب ان المؤمن کفو المؤمنه" اختصاص داده است^{۲۱} یعنی فقط کفایت در ایمان را مد نظر قرار داده است.

هر چند ظاهر این دو روایت با هم در تعارضند ولی می‌توان معتقد شد با توجه به اینکه روایتی که در آن کلمه بعض وجود دارد، مورد استناد فقهای اهل تسنن و شیعه از جمله علمای بزرگی همچون شهید ثانی در شرح لمعه نیز واقع شده است^{۲۲}، بایستی در مقام جمع بین این دو روایت برآمد؛ زیرا بعید بنظر می‌رسد که سند روایتی که کلمه "بعض" در آن وجود دارد، مخدوش باشد. شاید بتوان گفت در روایتی که کلمه بعض وجود ندارد، پیامبر در مقام بیان یکی از وجوه کفایت یعنی ایمان بوده و در روایت دیگر که کلمه بعض آمده می‌خواهد بگوید وجوه دیگری برای کفایت هست ولی البته به دلیل مسائل اجتماعی نتوانسته آن وجوه را بفرماید و مثلاً مصرحاً بیان کند که چگونه مؤمنی کفو مؤمن دیگر می‌باشد. به هر حال، ظاهر این روایت نشان می‌دهد صرف داشتن ایمان برای همتا بودن کافی نیست بلکه علاوه بر ایمان، باید شرایط دیگری نیز موجود باشد تا بتوان مردی را همتای زنی دانست.

روایت دیگر که از آن انحصار کفایت در کفایت دینی استنباط شده روایتی است به این مضمون که: من تزوج امراه لا یتزوجها الا لجمالها لم یر فیها ما یحب و من تزوجها لمالها لا یتزوجها الا له و کله الله فعلیکم بذات الدین^{۲۳}.

یعنی اگر کسی زنی را فقط برای زیبایی‌اش بگیرد به آنچه که در او از زیبایی جستجو می‌کند نخواهد رسید و اگر برای مالش بگیرد خدا او را به همان مال واگذار می‌کند لذا در جستجوی زنان دین دار باشید. با دقت در این روایت می‌توان معتقد شد که روایت فوق بر نفی شرط کفایت دلالت ندارد و فارغ از مسئله کفایت آنهم فقط به مردان توصیه می‌کند که اهتمام نظر خود را در امر ازدواج "فقط" معطوف به مال و یا زیبایی زنان نکنند. در بعضی از این روایات به مردان تأکید می‌شود که اگر به دنبال زنان دین‌دار باشند، به مال و زیبایی نیز خواهند رسید. بر عکس، از برخی روایات چه بسا بتوان استنباط نمود که معصوم در صدد بیان شرطیت کفایت می‌باشد. مثلاً آنجا که می‌گوید: من تزوج امراه لجمالها جعل الله جمالها و بالاً علیه^{۲۴} یعنی اگر مردی زنی را فقط برای زیبایی‌اش اختیار کند خداوند این زیبایی را اسباب دردسر آن مرد قرار

^{۲۰} - وسائل الشیعه، کتاب النکاح، باب ۲۷ از ابواب نکاح ج ۷، ص ۴۷

^{۲۱} - شیخ کلینی، فروع کافی، ج ۵ ص ۳۳۹

^{۲۲} - شهید، شرح لمعه، ج ۵، ص ۲۳۵

^{۲۳} - وسائل الشیعه، کتاب النکاح باب ۱۴ باب استحباب تزویج المرأه لدینها- بحارج ۱۰۰ ص ۲۳۵- تهذیب ج ۷ ص

۳۹۹ کافی ج ۵ ص ۲۳۳

^{۲۴} - وسائل الشیعه، ج ۷ ص ۳۲

می‌دهد. البته، این نتیجه منطقی عدم کفائت است یعنی اگر مرد معمولی با زن بسیار زیبایی وصلت کند، تمام هم و غم وی مصروف حفظ آن زن از تعرض بیگانه خواهد شد و بدین وسیله برای وی درد سر ایجاد خواهد کرد. شکی نیست که اگر خود مرد نیز زیبا روی باشد و به اصطلاح کفو آن زن از نظر زیبایی باشد، این مشکل بروز نخواهد کرد.

هر چند ما در مقام توجیه این دو روایت بر عدم انحصار کفائت در کفائت ایمانی پای فشرديم ولی البته روایات دیگری نیز وجود دارند که بعضاً بر انحصار دلالت دارند که می‌توان در مقام توجیه آنها گفت پیامبر اکرم(ص) اهتمام نظر به سایر وجوه کفائت داشته ولی بنا به دلایل دیگر نمی‌خواسته کفائت را فقط در کفائت ایمانی منحصر بداند و فقط کفائت در دین را مطرح ساخته است.

مثلاً در داستان ازدواج جویبر با ذلفاء که به امر پیامبر صورت گرفت و در آن بحث برتری شرافتی و نسبی مطرح می‌باشد که مورد ملاحظه قرار نگرفته است زیرا شاید پیامبر به عمق درجه ایمان و اعتقاد آنها آگاه بود که بعداً از جهت این اختلاف شکوه نمی‌آورند و یا چون پیامبر می‌دانست که بلافاصله پس از این ازدواج جویبر شهید می‌شود برای شکستن نظام طبقاتی مبتنی بر ویژگی‌های ظاهری این دستور را داده باشد. خلاصه به نظر می‌رسد این دستور پیامبر(ص) یک اقدام سمبلیک بوده که می‌خواسته از این طریق درجه ایمان آن فرد و میزان تعبدش به دستورات پیامبر اکرم(ص) معلوم شود و یا همان طور که اشاره شد برای مبارزه با یک سری سنت های جاهلی که ملاک‌هایی غیر از ایمان و تقوی را وسیله برتری و تفاخر خود می‌شمردند، بوده باشد.^{۲۵}

مسئله‌ای که مطرح می‌شود این است که اگر کفائت را بخصوص در جنبه اقتصادی شرط دانستیم، منظور کفائت بالقوه است یا بالفعل؟ مثلاً ممکن است کسی کفائت اقتصادی بالفعل نداشته باشد ولی توان کارکردن داشته و مثلاً با توجه به سطح معلوماتش بتواند نفقه عیال را به عهده بگیرد.

شیخ مفید کفائت اقتصادی بالقوه را کافی برای کفائت دانسته است. معلوم می‌شود که به هر حال از نظر شیخ مفید کفائت اقتصادی شرط می‌باشد ولی آنرا منحصر در کفائت بالفعل ندانسته است. این در حالی است که برخی فقهای شیعه بطور صریح هیچ گونه کفائتی را در این جنبه شرط ندانسته‌اند. شهید در شرح لمعه می‌فرماید:

ليس التمكن من النفقة قوةً و فعلاً شرطاً في صحة العقد.

یعنی نه قدرت فعلی و نه بالقوه برای پرداخت نفقه هیچ کدام شرط صحت عقد نکاح نیست و برای درستی نظر خود به آیه و انکحوا لایمی .. إن یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله^{۲۶} استناد می‌نماید.^{۲۷}

توجیه اجتماعی لزوم شرط کفائت در نکاح

^{۲۵}- در این داستان، جویبر فردی سیاه پوست، کوتاه قد، زشت روی و فقیر بود (در روایت آمده زشت ترین سودانی ها بود) به ازدواج ذلفاء در آمد و پس از آن پیامبر فرمود: مرد مؤمن کفو زن مؤمن است و زن مسلمان کفو مرد مسلمان است. یعنی کفائت را فقط کفائت در ایمان تلقی نمود. ر.ش. وسائل ج ۷ کتاب النکاح ص ۴۴ حدیث ۱ - بحار ج ۲۲ ص ۱۱۹ باب ۳۷

^{۲۶}- قرآن کریم سوره نور آیه ۳۲

^{۲۷}- شهید، شرح لمعه ج ۵ ص ۲۳۷

هر چند ممکن است توجیحات فقهی ذکر شده برای لزوم شرط کفالت در نکاح مورد قبول عده‌ای قرار نگیرد ولی بهترین دلیل برای قبول این شرط، بنای عقلاء و بروز مسائل اجتماعی عدیده در صورت عدم توجه به این شرط می‌باشد. شکی نیست که ابناء بشر خواهی نخواهی به حسن ظاهر، شرافت در حسب و نسب، سن، قد و قامت، شغل و حرفه، مال و یسار تفاخر می‌کنند. هر چند بد کاری می‌کنند! ولی متأسفانه این کردار ناشایست از آنها سر می‌زند! طبع بشر این گونه است که اگر در خود برتری دید به‌طور ناخود آگاه در مقام قیاس ابلیس گونه و تفاخر بر می‌آید و قبل از اینکه به شکر گذاری به درگاه احدیت از جهت تفضلی که به او شده برآید، خود را برتر از دیگری می‌بیند. این امر بطور غریزی در حیوانات نیز وجود دارد. حال اگر بخواهیم با این تمایل طبیعی بشر مبارزه نماییم، کاری بدون نتیجه، عبث و یا سخت را در پیش رو داریم. اگر به علت بسیاری از طلاق‌ها توجه شود، دلیل عمده‌اش عدم توجه به مسئله کفالت در جنبه‌های مختلف می‌باشد. خوب، چرا در مرحله پیدایش تأسیس ازدواج درست دقت نکنیم که بعد کار به طلاق بیانجامد. مثلاً اگر صرفاً کفالت ایمانی را مد نظر قرار دهیم و زنی با قد و قامت ۱/۷۰ را به ازدواج مرد ۱/۴ متری در آوریم خود بخود زمینه قهری برای اختلاف را فراهم آورده‌ایم. یا مثلاً اگر زن بسیار زیبایی را به عقد مرد زشت روی در آوریم، زمینه از نظر اجتماعی برای طلاق فراهم است بخصوص اینکه خود قانون گذار اساسی‌ترین مورد از موارد طلاق خلع را در چنین موردی دانسته است.^{۲۸} در همان داستان ازدواج ازدواج جویبر با ذلفاء نیز ابتدا با اینکه پدر ذلفاء می‌دانست که جویبر بنا به امر پیامبر برای خواستگاری ذلفاء آمده است و پیامبر نیز جز از جانب خداوند حرفی نمی‌زند ولی باز پذیرش این دستور برای وی سخت می‌آمد و ابتدا در مقابل آن مقاومت نموده و به عدم کفالت استناد نمود ولی پیامبر با تصریح به مد نظر قرار دادن کفالت ایمانی فرمود: *المؤمنُ كفوُ المؤمنه* که همانطور که عرض شد برای شکستن برخی سنت‌های جاهلی بود مرسوم به‌صورت قواعد مسلم آن زمان بود. ظاهراً ازدواج دیگری نیز که پیامبر در آن بدون در نظر گرفتن شرط کفالت امر به ازدواج نمود به درازا نیانجامید و پس از مدت کوتاهی آن زن و مرد از هم جدا شدند.

به‌نظر ما سن نیز باید از وجوه کفالت باشد. البته، در هیچ کدام از نصوص شرعی در خصوص کفالت سنی حکمی نیامده است ولی این وجه کفالت چه بسا یکی از مهم‌ترین وجوه کفالت باشد. باید تناسب سنی بین زوج و زوجه وجود داشته باشد که می‌تواند حداکثر تا ۶ سال باشد که براساس اختلاف در زمان بلوغ زن و مرد می‌باشد یعنی مرد حداکثر ۶ سال بزرگتر از زن باشد. بنابراین، اگر مرد مسنی به ازدواج دختر جوانی در آید لا محاله زمینه برای تفرق و شقاق فراهم است. در ادبیات داستانی و اشعار فرهنگ غنی پارسی نیز مثال‌های روشنی از توجه به این شرط شده است به قول شیخ اجل سعدی شیراز: *زن جوان را اگر تیری بر پشت نشیند به که پیری در پهلو بگیرد!* یا شاعری که می‌فرماید:

کبوتر با کبوتر باز با باز کند هم‌جنس با هم‌جنس پرواز!

- یکی از وجوه بارز کفایت، کفایت در امور جنسی است. باید بی پرده سخن گفت. زیرا بسیار از مشکلات از حجب و حیای بی جهت بوجود می‌آید. به نظر ما هم در لسان ائمه و بنا به مصالح اجتماعی یکی از وجوه قطعی و مؤثر کفایت، برابری و همتایی جنسی است.

در روایت قدسی آمده مردی که از نظر جنسی همسر مورد نظر خود را پیدا نمی‌کرد، از طرف پیامبر مکلف شد که به طایفه بخصوصی مراجعه کند و همسر خود را از آن طایفه برگزیند.^{۲۹} مثلاً در خانواده‌ای که طبع گرم دارند ازدواج با زن از یک خانواده سرد مزاج جز سختی و مرارت شوهر چیز دیگری به همراه نخواهد داشت. با این مشکلاتی که از نظر اجتماعی و اخلاقی برای خانواده‌ها وجود دارد اگر مرد بیچاره‌ای در اثر عدم شناخت ویژگی سرد مزاج خانواده خود مبادرت به ازدواج با چنین زنی بنماید، یک عمر باید پشیمان باشد و چاره‌ای جز تحمل ندارد! اگر این مرد دست از پا خطا کرد و مثلاً زن دیگری گرفت و یا خدای نکرده مرتکب زنا شد در حالت اول برچسب بد را بر تن خود چسبانده و در حالت دوم نیز این زنا از نظر مقررات حقوق جزای محصنه تلقی شده و مرد مستوجب رجم می‌باشد که این از عدالت خداوند دور است که نیاز را بیافریند و طریق برآورده نمودن نیاز را پاسخگو نباشد.

از آن طرف ممکن است زن نیاز جنسی داشته باشد و مرد سرد مزاج وسیله گناه زن را فراهم آورد. چه بسا شناخت ویژگی‌های جنسی همسر مؤثر و یا حتی بوی بدن موجب تنفر همسر را فراهم آورد در حالی که همین بو چه بسا برای دیگری موجب تحریک جنسی نیز بشود. لذا کفایت جنسی نیز بسیار مهم است و شاید این نوع کفایت مهم‌ترین وجه کفایت نیز باشد. بسیاری خانواده‌هایی که تنها وجه اشتراک زن و شوهر در همین ملائمت و کفایت جنسی شان است. بارها دیده شده کسانی که هیچ‌گونه وجه مشترکی با همدیگر ندارند، صرفاً به دلیل همین کفایت جنسی سالیان متمادی هم دیگر را در سایر جنبه‌ها تحمل می‌نمایند.

- کفایت اخلاقی نیز باید مد نظر قرار گیرد. عمده کفایتی که بعد از کفایت دینی و ایمانی مورد نظر فقهای شیعه قرار گرفته، کفایت اخلاقی است. بدیهی است منظور از کفایت اخلاقی، ملائمت و انطباق دو خلق و خوی خود همسران نسبت به یکدیگر می‌باشد والا منظور پسندیده بودن اخلاق برای خانواده زن و شوهر نیست یعنی باید زن و شوهر خود اخلاق همدیگر را پسندند و از این نظر با همدیگر ملائمت داشته باشند. البته، باید مجموع خصوصیات و وجوه کفایت را برای ارزیابی نهائی در نظر گرفت و وجود و یا عدم کفایت ضمن یک معادله‌ای که در آن تمامی پارامترهای مربوط به کفایت لحاظ شده محک زده می‌شود یعنی با توجه به مجموع خصوصیات ظاهری و باطنی و کمالات زوج و زوجه بتوان قضاوت نهائی در خصوص وجود و یا عدم وجود کفایت نمود. بنابراین، اگر کسی ملائمت و تمکن مالی وی کافی نیست ولی در عوض تحصیلات عالی دارد، می‌تواند با کسی که تحصیلات عالی ندارد ولی متمکن است ازدواج نماید. و شاید منظور قانونگذار شرعی نیز لزوم توجه به شرط کفایت، توجه به مجموع خصوصیات باشد. اگر جز این باشد، برای

^{۲۹} روایت این است که شخصی نزد پیامبر آمد و گفت: انی احمل اعظم ما یحمل الرجال... فان النساء لا یقوین علی ما عندی. یعنی من کبیر الاله هستم! و زنان تحمل بزرگی آلت مرا ندارند! حضرت به وی فرمود: خداوند متعال که تو را اینچنین آفریده حتماً برای تحمل تو نیز در زنان مانندی آفریده که بتواند تحملت کند سپس به وی فرمود: برو و جستجو کن کفو خود را پیدا می‌کنی. آن مرد برای بار دوم نزد پیامبر آمد و از مشکل خود شکوه کرد. پیامبر خصوصیات زنی که کفو وی باشد به او یاد آور شد و مرد با تزویج زن مزبور، ارضاء جنسی شد و خدمت پیامبر آمد گفت: حقاً انی طلبت من امرأتی به فوقعت علی شکلی مما یحتملنی و قد اقعنی ذالک!

تشخیص دقیق کفایت در همه وجوه آن کار به مزایده و یا مناقصه بین‌المللی! از طریق به‌کارگیری تمامی وسائل ارتباط جمعی و اینترنت خواهد کشید!

نظر قانون مدنی راجع به شرط کفایت در نکاح

قانون مدنی هر چند کفر را در بین موانع درستی عقد نکاح آورده ولی از عنوان کلی کفایت به عنوان یکی از شرایط صحت عقد سخنی به‌میان نیاورده است. یعنی در آنچه به شرایط صحت عقد نکاح بر می‌گردد، کفایت فقط به‌معنای کفایت ایمانی مد نظر قانون مدنی قرار گرفته است. این در حالی است که می‌توان معتقد شد در همین قانون کفایت در سایر جنبه‌ها از جمله کفایت اقتصادی کفایت شغلی کفایت ظاهری در مقاطع مختلف دیگر مد نظر قرار گرفته است.

کفایت اقتصادی

می‌دانیم یکی از آثار عقد نکاح لزوم پرداخت نفقه توسط زوج می‌باشد. این اثر عقد نکاح به نوعی بر لزوم کفایت اقتصادی یعنی کفایت در مال و یسار دلالت دارد. این تکلیف قانونی که بر عهده مرد نهاده شده، مصادیق متعددی دارد و برای تعیین این مصادیق شأن زن ملاک قرار گرفته است. بدیهی است تأمین نفقه متناسب با شأن زن، فرع بر امکان و توان مرد در تهیه آن است. بنابراین، می‌توان قائل شد کفایت اقتصادی نیز مورد قانون مدنی قرار گرفته است لذا اگر شخص نتواند نفقه زن را آن‌طور که شأن وی اقتضا می‌نماید، تأمین نماید بهتر است مبادرت به چنین ازدواجی ننماید. یعنی باید در مرحله ایجاد و انعقاد عقد ازدواج، عدم کفایت را بصورت مانع ازدواج و یا کفایت را به عنوان شرط ازدواج در نظر گرفت که مشکلات بعدی که در اثر مسائل اقتصادی پیش می‌آید مطرح نشود. البته، به نظر ما در این رابطه توانایی‌های بالقوه زوج برای تهیه نفقه متناسب با شأن زوجه کفایت می‌کند هر چند اگر بدانیم نفقه شامل چه چیزهایی می‌گردد، حتی شاید بتوان قائل شد کفایت اقتصادی بالفعل مد نظر قانون مدنی بوده است. بنابراین، اگر زوج بداند که چنین تکالیفی را قانونگذار بر عهده وی گذاشته، تا حدی به مسئله لزوم کفایت اقتصادی آگاه خواهد شد. قانون مدنی در ماده ۱۰۷ نفقه را بدین شرح تعریف نموده است:

نفقه عبارت است از مسکن و البسه و غذا و اثاث البیت که به‌طور متعارف با وضعیت زن متناسب باشد و خادم در صورتی که عادت زن به داشتن خادم یا احتیاج او به واسطه مرض یا نقصان اعضاء.

مصادیق مصرح از نفقه در این ماده قانونی عبارتند از:

- مسکن یا کاشانه، محلی است که زن در آنجا زندگانی خود را سپری می‌کند و آن باید متناسب با وضعیت و شأن زن باشد. که اگر مسکن متناسب با شأن و منزلت زن نباشد و یا بودن زن و مرد در یک منزل، متضمن خوف ضرر بدنی یا مالی یا شرافتی برای زن باشد، زن می‌تواند مسکن جداگانه اختیار کند. بدیهی است که در صورتی که زن به حکم دادگاه منزل جداگانه اختیار نمود پرداخت هزینه چنین مسکنی بر عهده شوهر است و در صورت عدم پرداخت و یا عدم توانایی پرداخت توسط شوهر مورد مشمول موارد ضمانت های اجرائی مدنی و کیفری پرداخت نفقه خواهد بود.^{۲۰}

همچنین اگر مرد زن را برای زندگی به بلاد کفر ببرد زن می تواند از سکونت در بلاد کفر صرفاً به این دلیل که سکونت در آن محل متناسب با شأن او نیست، امتناع نماید.^{۳۱}

- البسه جمع مکسر لباس و به معنای آنچه که شخص می پوشد، می باشد. پوشیدنی اعم از لباس و کفش و جوراب و امثال آن که برای زندگی لازم می گردد، است. البته، لباس ها باید متناسب با فصول مختلف سال و موقعیت اجتماعی زن باشند. در صورتی که متعارف شأن زن، مقتضی داشتن لباس های متعدد برای مجالس مختلف باشد، شوهر باید همه انواع آن را برای زن فراهم آورد.

- در رأس مواردی که مشمول نفقه می شود، غذا و خوردنی است. از نظر فقهی حتی مستحب است غذا و خوردنی فوق بهتر از غذای معمول منزل پدر نیز باشد. به هر حال، شأن و منزلت زن و نیازهای فصل در امر تعیین نفقه ای که بابت غذا تعلق می گیرد، مؤثر خواهد بود.

- اثاث البیت منظور از اثاث البیت، اشیایی هستند که در خانه برای زندگی به کار می روند از قبیل مبل، فرش، ظروف، رختخواب و امثال آنها از وسائل خانگی که متناسب با شأن زن باشد. مثلاً اگر ماشین ظرفشویی و یا میکروویو متناسب با شأن زن باشد، باید توسط مرد تهیه شود.

- خادم نیز در زمره مصادیق نفقه می باشد که وفق ماده ۱۰۷ (ق.م.) در دو مورد مرد باید برای زن خود خادم (نوکر) بیاورد، اول اینکه عادت زن در خانه پدری به داشتن خادم باشد. در این صورت، خادم نیز مانند مسکن و البسه باید متناسب با وضعیت اجتماعی زن در خانه پدری او باشد. دوم اینکه زن احتیاج به داشتن خادم پیدا کند که در این موارد، حتی لازم نیست موقعیت اجتماعی زن رعایت شود بلکه رفع احتیاجات او در نظر گرفته می شود. مثلاً اگر زنی چند قلو بزاید، مرد باید برای زن فرد دیگری را بگمارد که نیازهای زن را پاسخگو باشد. طبیعی است به وحدت ملاک باید هزینه های درمانی و کلیه مخارجی که امروزه برای گذران زندگی لازم است، را به موارد فوق اضافه نمود و خلاصه تمام وسائلی که زن با توجه به درجه تمدن و محیط زندگی و وضع جسمی و روحی خود بدان نیازمند است این است که شوهر باید به عنوان ریاست خانواده معاش زن و فرزند خود را عهده دار شود.^{۳۲}

کفالت شغلی

کفالت شغلی نیز مورد نظر قانون مدنی واقع شده است. و از بعضی مواد دیگر این قانون می توان لزوم کفالت شغلی را نیز استنباط نمود. وفق ماده ۱۱۷ (ق.م.) یکی از حقوق غیر مالی زوج بر زوجه این است که مرد می تواند زوجه خود را از اشتغال به کاری که آنرا منافی با حیثیات خود می داند، منع نماید. البته، قانون مدنی در اینکه آیا زن نیز می تواند مرد را از اشتغال به شغلی که گمان می کند خلاف مصالح اوست منع کند، ساکت است. ولی در این خصوص، قسمت پایانی ماده ۱۸ قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۵۳ مقرر می دارد: زن نیز می تواند از دادگاه چنین تقاضایی را بنماید. دادگاه در صورتی که اختلالی در امر معیشت خانواده ایجاد نشود، مرد را از اشتغال به شغل مذکور منع می کند.

کفالت ظاهری و جنسی

^{۳۱} - شیخ محمد حسن نجفی اصفهانی جواهر الکلام کتاب النکاح

^{۳۲} - دکتر ناصر کاتوزیان دوره مختصر حقوق خانواده

در آنچه که به کفایت ظاهری بر می‌گردد در قانون مدنی در مواردی امکان فسخ عقد به واسطه عیب و یا تخلف از شرط صفت بنایی که فقهای اسلام از آن تحت عنوان تدلیس یاد کرده‌اند، وجود دارد. مثلاً همین ولود بودن که قاعدتاً صفت کمالی برای زوجه محسوب می‌شود، می‌تواند در مواردی خلاف آن در ضمن عقد بیاید و یا بنای طرفین بر عدم آن باشد مثلاً اگر مرد همسر از دست داده‌ای که فرزندان کوچک بسیار دارد، به دنبال زن عقیمی باشد که بسان مادری مهربان از فرزندانش نگهداری کند و حس مادری خود را نیز ارضا نماید و عقد نکاح را بر عقیم بودن زوجه جاری سازد، بعد از عقد در صورتی که کشف خلاف شود و معلوم شود زن ولود است یکی از مصادیق تخلف از شرط صفت مصرح و یا ضمنی محقق است که بر مبنای آن مرد می‌تواند نکاح خود را فسخ نماید. موارد تدلیس در نکاح و امکان فسخ آن، دلیلی هر چند اجمالی بر شرطیت کفایت است.

همچنین، اگر عدم کفایت ظاهری به گونه‌ای باشد که موجب تنفر شدید زن از مرد گردد، زن می‌تواند با بذل مهریه خود (چه دریافت نموده یا بر ذمه مرد مستقر باشد) از شوهر طلاق خلع بگیرد. عدم کفایت جنسی نیز اگر در قالب عیوبی باشد که برای زن و مرد وجود دارد، به هر کدام از طرفین حق فسخ می‌دهد. ولی اگر در اموری باشد که در این قالب‌ها نمی‌آید مثل عنن عارض بعد از عقد در صورت وقوع نزدیکی حداقل یک بار، برای زن امکان تمسک به عسر و حرج برای طلاق قضائی فراهم می‌آورد. با این حساب، می‌توان ادعا نمود که قانون مدنی به نوعی از لزوم کفایت اقتصادی و شغلی و جنسی در بحث آثار نکاح سخن به میان آورده است.

والسلام